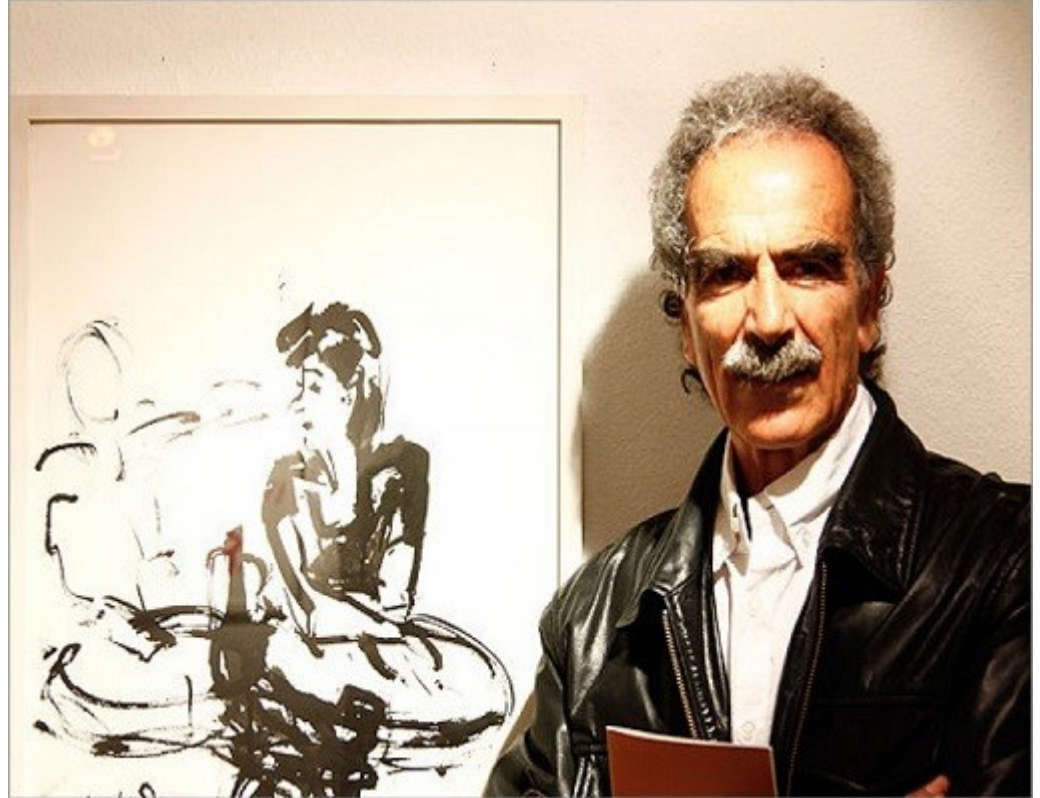


نقاشی‌های بروجنی سرشار از نور و زندگی

29 تیر 1401

یادداشتی از توکا ملکی به بهانه نمایش انفرادی آثار جدید بهمن بروجنی در گالری آرتیبیشن از روزنامه شرق منتشر شد.



در خردادماه 1341، به دعوت سیمین دانشور و جلال آل احمد و جلال مقدم، جمعی از نقاشان به بهانه سومین بی‌ینال تهران، به گفت‌وگو درباره نقاشی ایران پرداختند؛ جلیل ضیاءپور، مرتضی ممیز، منصور قندریز، سیروس مالک، چنگیز شهبوق، حشمت جزنی، هوشنگ پیمانی و جوان‌ترین‌شان بهمن بروجنی که تازه هنرستان هنرهای زیبا را تمام کرده بود و در دانشکده هنرهای تزئینی پذیرفته شده و اثری از او در بی‌ینال همین سال به نمایش درآمده بود. بروجنی در این گفت‌وگوی پرشور می‌گوید: «به نظر من شرق و غرب هیچ تفاوتی ندارند. اگر نقاش ایرانی صورتی از یک غربی بسازد، چه اشکالی دارد؟ نمی‌توان گفت فلان موضوع به غرب تعلق دارد و نبایست کشید یا اینکه ایرانی است می‌توانی بکشی. همچنین در سبک‌ها چه اهمیت دارد که هنرمندی آبستره کار بکند؟ منتها هرکس باید چیزی از خودش در کار و سبکش برساند. مثلا موضوع، زنی چادری یا مردی کت‌وشلواری باشد، این مهم نیست، آن‌کس که درون لباس نشان داده می‌شود مهم است.»

این نگرش بروجنی به نقاشی کم‌وبیش در طول 60 سال فعالیتش حفظ شده است. او که همواره نقاشی فیگوراتیو باقی مانده، گاه آدم‌هایی با شکل و شمایل ایرانی از طبقات مختلف اجتماعی را تصویر کرده، گاه مردمان پارسی را. آدم‌ها در نقاشی‌های دوره‌های نخستین کارش، در پس سایه‌روشن‌های خاکستری پیدا و ناپیدا می‌نمودند. زمانی دیگر صوفیان و دراویش را با خطوطی روشن تصویر کرد و از توجهش به «عرفان» سخن گفت. بعدتر هم‌زمان با رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران در آستانه انقلاب، بروجنی به تبعیت از آموخته‌های هانیبال الخاص، به حضور انسان‌هایش وجهی اجتماعی داد و نقاشی با «تعهد اجتماعی» گره خورد. از شروع دهه 70 با اقامت دائمی در فرانسه، به نقاشی «پارسی» تبدیل شد و با اقامت در موناکو (محل نقاشان و هنرمندان) آدم‌های فرنگی و توریست‌ها که در پیاده‌روها و کافه‌ها قدم می‌زنند یا نشست‌اند به سوژه نقاشی‌هایش تبدیل شدند.

در نقاشی‌های بهمن بروجنی، انسان و منظره و طبیعت بی‌جان، همه بهانه‌ای برای تجربه‌های نقاشانه‌اند. او حالا اعتبار هنرمند

را مدیون ساختاری می‌داند که از نگاه و مهارت او قدرت می‌گیرد. او که طراحی چیره‌دست است، در ساده‌سازی اشکالش حالا به مهارتی چشمگیر رسیده است. سایه‌روشن‌های خاکستری به رنگ‌های درخشان تبدیل شده‌اند که با مهارت و بدون ترس کشیده می‌شوند و طرحی از یک کافه، یک چهره، یک فیگور رقصان یا یک ترومپت را می‌سازند.

در مجموعه اخیر نقاشی‌های بهمن بروجنی، تیرگی خطوط و فضاها کارهای اولیه، جای خود را به رقص رنگ و خط داده‌اند. ضربه‌قلم‌های رها و تند و لکه‌رنگ‌های درخشان، روح زندگی پاریسی را که گویا از سده نوزدهم یکسان مانده، به خوبی نمایش می‌دهند. قوت خطوط در بیان اشکالی که با فوریت کشیده شده‌اند، نمایشگر آن و لحظه گذرای زندگی است. رنگ‌های پرکنتراست و پرمایه چه در نقاشی‌های کوچک و چه در آثار بزرگ‌اندازه روی بوم، دینامیسمی به اثر می‌بخشند که یادآور نقاشی‌های هنرمندان اکسپرسیونیست است.

در زمانه‌ای که نمایش «ایرانی‌بودن» برای نقاشان و هنرمندان مهاجر راهی برای تثبیت خود در جهان هنر غرب است و هنرمندان ایرانی خواسته یا ناخواسته از بند ناف «وطن» جدا نمی‌شوند؛ در روزگاری که مرده‌ریگ سنت نشخوار هنرمند ایرانی در غربت می‌شود یا سخن‌گفتن از مسائل اجتماعی کشوری که هنرمند مهاجر فرسنگ‌ها با آن فاصله دارد، «وظیفه» محسوب می‌شود، آنچه به نقاشی‌های بهمن بروجنی ارزش می‌بخشد، این است که از فضای زیستی خود، از زندگی روزمره خود سرشار می‌شود. حالا بروجنی مثل بسیاری از هنرمندان قرون نوزدهم و بیستم یک نقاش فرانسوی است و نه یک ایرانی مهاجر.